

بررسی توصیفی - تطبیقی سه فرهنگ عمومی فارسی

منیژه گازرانی

مقدمه

فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی تاکنون به صورت روشمند و علمی صورت نگرفته است و آنان که پیش از این در این راه کوشیده‌اند استادان و ادیبانی بوده‌اند که بیشتر در زبان و ادبیات فارسی استاد بوده‌اند و نه در فرهنگ‌نگاری به معنی علمی و تخصصی امروزی آن. فرهنگ‌نگاری نیاز به مطالعه، تحقیق، تحصیل آکادمیک و دستیابی به دانش نظری و تجربی دارد. متأسفانه به لحاظ نظری نیز کار زیادی در این زمینه صورت نگرفته است. فقر چنین دانشی موجب شده است تا ما هنوز نتوانیم با وجود غنای زبان فارسی، فرهنگی درخور این زبان داشته باشیم که هم به کار اهل زبان بیاید و هم به کار بیگانگانی که مشتاق‌اند به گنجینه آثار زبان فارسی دست یابند. ترجمه کتابها، مقالات و درسنامه‌هایی در این زمینه کمک زیادی به آشنایی علاقه‌مندان و دست‌اندرکاران فرهنگ‌نگاری با اصول نظری، تاریخچه و تجربیات عملی ناشران و مؤلفان و ویراستاران فرهنگ خواهد کرد. در عین حال، شایسته است فرهنگ‌نگاری به عنوان شاخه‌ای از رشته‌های علمی جایی در دانشگاه‌های ما داشته باشد و راه تحصیل در این رشته برای علاقه‌مندان باز شود. اگر این نوشته بتواند توجه صاحب‌نظران و مسئولان را به این مهم جلب نماید به مقصود خود دست یافته‌ام. در این مقاله سه فرهنگ عمومی زبان فارسی را از نظر شیوه و اصول کار بررسی خواهم کرد.

این سه فرهنگ عبارت‌اند از:

۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین (شش جلدی)، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، که در

این مقاله با «فرهنگ معین» یا به اختصار «معین» از آن یاد خواهم کرد.

۲. فرهنگ فارسی امروز (یک جلدی) غلامحسین صدری افشار، نشرین حکمی، نسترن حکمی، ویرایش سوم، تهران، نشر کلمه، ۱۳۷۷، که در این مقاله با «فرهنگ صدری افشار» یا به اختصار «صدری افشار» از آن یاد خواهیم کرد.

۳. فرهنگ الفبایی-قیاسی زبان فارسی دکتر مهشید مشیری، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۹، که در این مقاله با «فرهنگ مشیری» یا به اختصار «مشیری» از آن یاد خواهیم کرد.

در بررسی این سه فرهنگ از کلان ساختار یا ساختمان کلی این فرهنگها، یعنی از مقدمات و پیوستها و جدولها و اطلسها و تصاویر می‌گذرم و تنها به خرد ساختار یا به بدنه اصلی آنها می‌پردازم، یعنی به فهرست الفبایی واحدهای واژگانی یا سرمدخلها و اطلاعات مربوط به هر مدخل.

در این نوشته تلاش کرده‌ام بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و با حرکت از خود این فرهنگها و استنتاج روش کار آنها به بررسی، مقایسه و توصیف شیوه کار آنها بپردازم و تناقضات و کاستیهای هر فرهنگ را در درون خود آن آشکار گردانم. از این رو تلاش کرده‌ام تا جای ممکن هیچ روشی را به‌عنوان روش درست مبنای قضاوت و بررسی قرار ندهم. البته گاه بنا به مورد، به‌ویژه در بررسی شاهدها و مثالها و تعریفها اظهارنظرهایی کرده یا شیوه‌ای را اصولی‌تر شمرده‌ام.

اگر در این مقاله برخی اشکالات و کاستیهای فرهنگهای مورد بحث مطرح و ارزیابی می‌شود، قصد نگارنده به‌هیچ‌وجه کاستن از ارزش والای کار مؤلفان آنها نیست، چه کوشش آنان است که راه را برای ما و آیندگان هموار ساخته است و بی‌تردید فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی بدون تکیه بر تجربیات باارزش آنان هرگز راه به جایی نخواهد برد و این بررسی تلاشی کوچک است در این راه بزرگ.^۱

۱ شیوه مدخل‌بندی

۱-۱ الفبایی کردن

در هر سه فرهنگ مورد بررسی شیوه مدخل‌بندی به‌صورت الفبایی است. در مقدمه هیچ‌یک از این فرهنگها در مورد شیوه الفبایی کردن واژه‌ها، به‌ویژه در مورد همزه و جای قرار گرفتن آن در ترتیب الفبایی توضیحی داده نشده است.

در فرهنگ معین و مشیری همزه با کرسیهای مختلف یک حرف گرفته شده است و برحسب اینکه همزه روی چه حرفی قرار گرفته باشد تمایزی در ترتیب آن به‌کار نرفته و به‌طور کلی همزه بعد

۱. در اینجا لازم می‌دانم از آقای دکتر علی اشرف صادقی سپاسگزاری کنم که دست‌نوشته این مقاله را ملاحظه کردند و برای اصلاح آن پیشنهادهایی ارائه دادند. ایشان نقل قولهای آن را نیز با منابع آن مطابقت کردند، به‌ویژه تمام نقل قولها از فرهنگ صدری افشار را که ابتدا از ویرایش دوم این فرهنگ آورده بودم با چاپ نخست آن مطابقت کردند و نگارنده را در جریان تغییرات و تفاوت‌های آن قرار دادند.

از الف فهرست شده است. در عین حال، اگر حرف «آ» یا «الف» در میان واژه همزه تلفظ شود، مانند «مآب» آن را همزه محسوب کرده و به ترتیب الفبایی بعد از «الف» آورده‌اند. از این رو، می‌توان گفت که این فرهنگها تلفظ واژه‌ها را مبنای الفبایی کردن آنها قرار داده‌اند و نه صورت نوشتاری یا املائی آنها را.

صدری افشار در مورد ترتیب الف و همزه معمولاً همزه را بعد از الف آورده است، اما گاه تلفظ و گاه صورت نوشتاری یا املا را مبنای الفبایی کردن واژه‌ها قرار داده است. در نمونه زیر همزه را بعد از «الف» آورده است و همزه روی «الف» را مقدم بر همزه روی دندان ضبط کرده است:

مسائل	مسئله‌دار
مسأله	مستول
مستلت	مسیار
مسئله	

اما در نمونه زیر همزه روی «الف» و همزه روی دندان یکی گرفته شده است، یعنی برعکس نمونه بالا، تلفظ مبنای الفبایی کردن قرار گرفته است و نه صورت نوشتاری واژه:

تایی	تأثر
تأئید	تأثیر
تئاتر	

در مورد همزه و الف نیز گاه تلفظ را مبنا گرفته و آن را همزه محسوب کرده است، مانند «شامت» در نمونه زیر:

شایورد	شامت
شامت	شان

و گاه صورت نوشتاری را مبنا قرار داده و همزه و الف را «آ» محسوب کرده است، مانند «مآل» در نمونه زیر:

ماگولیا	مال
مآل	مالاریا

و گاهی نیز همزه و الف را «الف» محسوب کرده است که در این صورت نه صورت نوشتاری مبنا قرار گرفته است و نه تلفظ، مانند جایگاه «سؤال» در نمونه زیر:

سواری	سوانح
سؤال	سوء

در این فرهنگ گاهی در الفبایی کردن کلمات معمولی نیز که پیچیدگی کمتری دارد آشفته‌گی‌هایی

به چشم می‌خورد، مانند جایگاه «مکارم» در نمونه زیر:

مکاره	مکارم
مکاری	مکاشفات

۲-۱ انتخاب سرمدخلها

منابع فرهنگ، حوزه کار آن و زمان تدوین فرهنگ از عوامل تعیین‌کننده در انتخاب سرمدخلها هستند. فرهنگهای عمومی باید بیشتر بر واژه‌های عمومی زبان تأکید کنند و واژه‌های منسوخ و کهن زبان را از سویی و واژه‌های علمی و تخصصی را از سویی دیگر تا حدی که به کار عموم اهل زبان می‌آید ارائه کنند.

از آنجا که منابع فرهنگ معین عمدتاً نوشته‌های کهن بوده‌اند و از زمان تدوین آن (چاپ اول: ۱۳۴۵) تاکنون ویرایشی که آن را روزآمد کند صورت نگرفته است، این فرهنگ حاوی تعداد بسیار زیادی واژه‌های منسوخ است، اما درعین حال فاقد بسیاری از واژه‌های امروزی است. در این فرهنگ در بخش لغات علمی بر واژه‌های گیاهشناسی تأکید بیشتری شده است و نام بسیاری از گیاهان بیشتر از حد لازم برای یک فرهنگ عمومی در آن وارد شده و با تفصیل تعریف شده است. برای نمونه تنها در حرف «س» به واژه‌های زیادی برمی‌خوریم که بسامد کمی دارند و مناسب یک فرهنگ عمومی نیستند، مانند: ساتراج، سافیه، ساهر، سته، ستونک، سراب، سس، سسالی، سعتر، سعدان، سقمونیا، سکرجا، سمرنیون، سمس، سنا، سندروس، سندیان، سور، سورنجان و جز آن. تعریف این واژه‌ها نیز بسیار مشروحتر از تعریف سایر واژه‌هاست. مثلاً به تعریف مدخل «گل» هفده صفحه اختصاص داده شده که در آن درباره انواع گلها توضیحاتی داده شده است. به واژه «کدو» یک صفحه و نیم اختصاص داده شده است، به «لاله» حدود سه صفحه، به «کاسنی» دو صفحه و نیم، به «پیاز» یک صفحه و نیم، به کاهو حدود یک صفحه و مانند آن.

نام بسیاری از غذاها نیز با طرز تهیه آن در حد یک کتاب آشپزی آمده است. برای نمونه از مدخلهای «قورمه»، «قورمه‌پلو»، «قورمه‌سبزی»، «کلم‌پلو»، «کلم‌دلمه»، «کلوجه»، «کنه»، «مسقطی» و نظایر آن می‌توان نام برد.

حوزه کار صدری افشار فارسی امروز است. بسیاری از واژه‌های جدید، واژه‌های مربوط به انقلاب اسلامی و تبعات آن و نیز واژه‌های مربوط به دوران جنگ که در فرهنگهای دیگر نیست در این فرهنگ وارد شده است، مانند «جانباز» (کسی که در راه انقلاب اسلامی یا در جریان جنگ با عراق معلول شده است)، «رزمیار» (سرجوخه سپاه پاسداران) «صلواتی»، «سبیج مستضعفان»،

«بسیجی»، «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»، «سپاهی»، «جهاد»، «جهادگر»، «جهاد سازندگی»، «جهاد دانشگاهی» و نظایر آن.

در این فرهنگ بر واژه‌های علمی و فنی بیش از آنچه در خور یک فرهنگ عمومی است تأکید شده است و واژه‌های علمی و فنی و تخصصی فارسی و بیگانه زیادی در آن وارد شده است. برای نمونه تنها در حرف «الف» به واژه‌های بسیاری از این دست برمی‌خوریم: اسکاندیم، اربیم، استروئیتیم، اسپونژین، انفلاسیون، انکو باسیون، ایلنوم، ایکیتوسور و نظایر آن.

صدری افشار برخی نامهای تجارتي را که در زبان تبدیل به اسم عام شده‌اند سرمدخل کرده است، مانند «کلینکس» که نام تجارتي توليدات یک کارخانه دستمال کاغذی است و با آمدن دستمال کاغذیهای تولید کارخانجات دیگر با نامهای تجارتي دیگر، باز تا مدت‌ها به همه آنها «کلینکس» اطلاق می‌شده و هنوز نیز کمابیش می‌شود، و مانند «پفک نمکی» که امروزه به همه انواع این محصول که تولید کارخانجات مختلف است و با نامهای تجارتي گوناگون عرضه می‌شود «پفک» می‌گویند.

فرهنگ مشیری در انتخاب سرمدخلا نسبت به معین و صدری افشار حالت میانه‌ای دارد، یعنی نه مانند معین حاوی مقدار زیادی از واژه‌های کهن و منسوخ است و نه مانند صدری افشار کاملاً به واژه‌های فارسی امروز پرداخته است. این فرهنگ تأکید بیشتری بر واژه‌های ادیبانه و صوفیانه و تعابیر مربوط به آنها دارد و این تأکید بیشتر در مدخلهای فرعی خود را نشان می‌دهد، چه در تعداد این‌گونه مدخلهای فرعی نسبت به دیگر مدخلهای فرهنگ و چه در گستردگی تعاریف مربوط به آنها. مثلاً در تعریف واژه «عشق» دو صفحه به معانی و تعاریف عرفانی این واژه اختصاص یافته است و در مدخلهای فرعی آن معانی عارفانه این واژه به تفصیل تعریف شده است. این مدخلهها چنین‌اند: «عشق حقیقی»، «عشق مجازی»، «عشق افلاطونی»، «عشق به شیء». در مدخل «جام» مدخلهای فرعی «جام الهی»، «جام جهان‌نما»، «جام گیتی‌فروز»، «جام گیتی‌نما»، «جام می» و «جام نیستی» که همه ترکیبات عرفانی این واژه هستند با تفصیل در چهل و شش سطر تعریف شده‌اند. در مدخل «چشم» مدخلهای فرعی «چشم آهوانه»، «چشم ترک»، «چشم جادو»، «چشم خمار»، «چشم سحرانگیز»، «چشم شهلا»، «چشم مست» و «چشم نرگس» در یک ستون و نیم تعریف شده‌اند. تعریفهای عارفانه و ادیبانه این واژه‌ها نیز نسبت به تعریفهای عمومی آنها به‌طور قابل توجهی برجسته‌تر و مفصلتر است، مثلاً در تعریف «لاله» آمده است: (۱- گیاهی است. ۲۰۰- (ادبی) لاله داغدار است، لاله داغ جگرسوز دارد، خونین دل است و کنایه‌ای است از عاشق «چرا چون لاله خونین دل نباشم / که با ما نرگس او سرگران کرد...») و نوزده سطر

ادامه مطلب به همین ترتیب است. در تعریف «محبت» آمده است: (۱- دوستی، دوستداری «از محبت تلخها شیرین شود...»)^۲ - (تصه. عرفا)^۱ محبت غلیان دل است در مقام اشتیاق به لقای محبوب... و سه صفحه ادامه توضیحات درباره مفاهیم عارفانه واژه «محبت» است.

یکی از مهمترین مسائل در مورد انتخاب سرمدخلها مسئله ترکیبات است. داشتن دیدی اصولی و روشی مناسب در مدخل بندی ترکیبات به برطرف کردن بسیاری از نارساییهای موجود در فرهنگهای فارسی کمک بسزایی خواهد کرد. متأسفانه، فرهنگهای موجود همچون معین و مشیری روش مناسب و از پیش تعیین شده ای نداشته اند و یا همچون صدی افشار در اعمال روش خود دچار نایکدستی و ناهماهنگی بوده اند.

در فرهنگهای معین و مشیری بسیاری از ترکیبات فعلی شفاف که از ترکیب اسم، صفت یا قید با افعالی نظیر شدن، کردن، گشتن، گردیدن، نمودن، ساختن و... ساخته شده اند و ترکیب فعلی معنی مستقلی از اجزای تشکیل دهنده آن پیدا نکرده است، به صورت مدخل جداگانه و مستقل وارد شده است. افعالی نظیر شاد شدن، ناراحت کردن و ناراحت شدن، فراموش گشتن و فراموش گردیدن، فارغ ساختن و فارغ گرداندن و بسیاری دیگر از جمله این ترکیبات فعلی شفاف اند که هر یک از آنها در این فرهنگها مدخلی مستقل به خود اختصاص داده اند و به میزان زیادی به حجم این فرهنگها افزوده اند. البته تعداد این مدخلها در معین بیش از مشیری است. صدی افشار معادلهای ادبی و رسمی ترکیبات فعلی با افعال «شدن» و «کردن» نظیر «گشتن»، «گردیدن»، «نمودن» و «ساختن» را وارد نکرده است و تنها صورتهای معیار و پرسامد این ترکیبات را به صورت مدخل فرعی آورده و ترکیبات غیرشفاف را تعریف کرده است.

در هر سه فرهنگ مورد بحث بسیاری از ترکیبات نحوی شفاف، یعنی ترکیباتی از صفت و موصوفها، مضاف و مضاف الیه ها و ترکیبات ساخته شده باوندها و ونداره های شفاف و زایا، که صورت شفاف بودن دلیلی برای وارد کردن آنها، یا وارد کردن یکی و وارد نکردن دیگری وجود ندارد، ارائه شده است. ترکیباتی نظیر ناقص اندام، رنجش آمیز، ناسلامت، نادلیر، ناخوش آواز، نازک پوست، قوی هیکل و بسیاری دیگر را می توان در هر سه فرهنگ پیدا کرد، ترکیباتی که می توان صدها ترکیب نظیر آنها در زبان ساخت و به کار برد. مثلاً در صدی افشار «کوتاه قامت» وارد شده است، درحالی که «بلند قامت» وارد نشده است؛ «پریشان خاطر» و «پریشان احوال» و «پریشان روزگار» وارد شده است، درحالی که «پریشان فکر» و «پریشان ذهن» و «پریشان وضع» وارد نشده است؛ «ستبر بازو» و «ستبر سینه» وارد شده است، درحالی که «ستبر گردن» وارد نشده است. در فرهنگهای معین و مشیری صدها نمونه از این قبیل ترکیبات آمده اند، با این تفاوت که صدی افشار از این لحاظ نیز از هر دو فرهنگ

۱. تصوف، عرفان.

دیگر ویراسته‌تر و روشمندتر است. وندها و وندواره‌های زایا در این فرهنگ مدخل شده‌اند و زیر هر یک ترکیبات پربسامد و رایج آنها فهرست شده است. مؤلفان این فرهنگ تلاش کرده‌اند از میان فهرست ارائه شده ترکیبات غیرشفاف یا نیمه شفاف و پربسامد را انتخاب کنند و در جای الفبایی خود به صورت مدخل مستقل تعریف کنند که همان‌طور که اشاره شد در این کار ناهماهنگی‌هایی به چشم می‌خورد. در هر سه فرهنگ بسیاری از ترکیبات دستوری شفاف یعنی ترکیبات ساخته شده با وندهای دستوری مانند صفت‌های مفعولی نظیر «شنیده» و «دیده»، صفت‌های فاعلی نظیر «شتابنده» و «ستاننده»، افعال مختوم به «-ئیدن» مانند «گردانیدن» و «خورانیدن» و نظایر آنها که جای آنها در کتاب دستور است و نه در فرهنگ به صورت مدخل مستقل وارد شده‌اند. بسیاری از این ترکیبات به رغم کم‌بسامد بودن و تنها از این جهت که امکان ساخت آنها، به دلیل وجود قاعده دستوری مشخص، وجود داشته است در این فرهنگها مدخل شده‌اند. ترکیبات بوینده و لُبانبنده، لمندگی و توپیدنی و نمونه‌های متعدد دیگر از این جمله‌اند.

۳-۱ روش مدخل‌بندی ترکیبات و عبارات

برای آنکه خواننده فرهنگ بتواند به راحتی معنی ترکیب یا عبارتی فعلی، کنایی، اصطلاحی و نظیر آن‌را بیابد باید فرهنگ روش یکدست و مشخصی را در مورد مدخل‌بندی این ترکیبات به‌کار گرفته و چگونگی آن‌را در مقدمه به اطلاع کاربر خود رسانده باشد. هر سه فرهنگ در این مورد کاربر خود را سردرگم و دچار مشکل می‌کنند.

معین طبق آنچه در صفحهٔ چهل و نه مقدمه آورده، برحسب تعداد کلمات تشکیل دهنده یک ترکیب و کلمهٔ مهم ترکیب، مدخل آن‌را مشخص کرده است: ۱- مصادر مرکب از دو سه کلمه - که در تداول بسیار به‌کار روند - جداگانه مدخل گرفته‌اند ۲- مصادر و تعبیراتی که از سه کلمه به بالا ترکیب شده‌اند ذیل کلمهٔ اهم آمده‌اند، تحت عنوان «ترکیبات فعلی». مثلاً «آب از آب تکان نخوردن» و «آب از سرچشمه گل (آلود) بودن» ذیل «آب» آمده‌اند. هر کلمهٔ مرکب نیز مانند کلمات بسیط، واحدی مستقل به‌شمار رفته‌اند.

در مورد نخست کارِ کاربر فرهنگ آسان است، زیرا ترکیب مورد نظرش را به ترتیب الفبایی و به صورت مدخل جداگانه خواهد یافت، اما، در مورد دوم، یعنی ترکیبات بیش از سه کلمه، تشخیص کلمهٔ اهم آن‌طور که مورد نظر مؤلف فرهنگ بوده است، ساده نیست، زیرا مثلاً در ترکیب «آب خوش به گلو فرو رفتن» کلمهٔ «گلو» کلمهٔ مهمتر تلقی شده و ترکیب زیر این کلمه تعریف شده و زیر «آب»، «خوش» یا «فرو رفتن» نیامده است؛ یا ترکیب «از دل و دماغ افتادن» زیر «دل» تعریف شده و زیر «دماغ» یا «افتادن» تعریف نشده است، حال آنکه ترکیب «پا توی کفش کسی کردن»

هم زیر مدخل «پا» آمده و هم زیر «کفش» و در هر دو جا تعریف شده است. البته، عبارتهای تعریف درحالی که یک مفهوم را می‌رسانند، یکی نیستند. همچنین است در مورد عبارت «دست و دل کسی به کار نرفتن» که هم زیر مدخل «دست» تعریف شده: (تمایل نداشتن وی به کار به سبب عدم تشویق و غیره)، و هم زیر مدخل «دل»: (علاقه و اشتیاق به کار نداشتن).

صدری افشار در مدخل‌بندی ترکیبات و عبارات از روش ثابت و تعیین شده‌ای پیروی نکرده است. طبق مقدمه که در صفحه ۴ آمده است ترکیبات هر واژه، پس از پایان تعریف، در سر سطر و پس از یک دایره کوچک توخالی در زیر یکدیگر ذکر و تعریف شده‌اند، مثلاً «دست پر»، «دست خالی»، «دست شستن»، «دست داشتن» و «دست گرفتن» در مدخل «دست» تعریف می‌شوند. اما تکلیف عبارتهایی که شامل یک یا دو اسم، فعل و گاهی حرف اضافه‌اند روشن نشده است و هر کدام به‌طور ناهماهنگ جایی را به خود اختصاص داده‌اند. در مواردی نیز در دو جا آمده و به شکلی ناهماهنگ تعریف شده‌اند؛ مثلاً عبارت کنایی «روی دست کسی بلند شدن» زیر مدخل «دست» آمده و چنین تعریف شده است: (بر او برتری جستن، از او پیشی گرفتن). این ترکیب زیر مدخل «رو» نیز آمده و چنین تعریف شده است: (با او پیروزمندانه رقابت کردن). اما، عبارت کنایی «زیر پاکشی کردن» در مدخل «زیر» آمده و تعریف شده، درحالی که در مدخل «پا» نیامده است. فرهنگ مشیری نیز در این مورد یکدست و دقیق عمل نکرده است. این فرهنگ افعال مرکبی مانند «دست انداختن» و «دل باختن» را به‌صورت مدخل جداگانه وارد و تعریف کرده است، اما عبارتها و جمله‌های فعلی و کنایی‌ای را که معمولاً با کلمه مدخل و یا گاه با حرف اضافه شروع شده‌اند زیر مدخل اصلی و بعد از تعریف کلمه مدخل آورده و تعریف کرده است. مثلاً زیر مدخل «دست»، عبارتهایی نظیر «دست به عصا بودن»، «دست از پا درازتر آمد»، «از دست دادن»، «از (چیزی) دست کشیدن» آمده و تعریف شده است. اما جالب است که زیر مدخل «سر» هیچ ترکیبی نیامده است، درحالی که «سر» بیش از صد ترکیب دارد که با «سر» آغاز می‌شود.

۲ املائی کلمات

هر سه فرهنگ به‌طور کلی کلماتی را که با دو املائی متفاوت نوشته می‌شوند، مانند اتاق و اطاق، تپیدن و تطیدن، حایل و حائل، به هر دو صورت املائی مدخل کرده‌اند، اما املائی را که امروزه متداولتر است معیار گرفته‌اند و واژه مورد نظر را زیر آن تعریف کرده‌اند و شکل غیرمعیار را به‌شکل معیار آن ارجاع داده‌اند. در این مورد نیز در کار هر سه فرهنگ ناهماهنگی‌هایی به چشم می‌خورد که برای کوتاه کردن مطلب از آن می‌گذریم.

۳ شیوهٔ ارائهٔ تلفظ کلمات

فرهنگ معین تلفظ قدیمی کلمات را تلفظ اصیل و معیار آنها گرفته و صورت رایج آنها را داخل پراتز داده است. مثلاً کلمات ذوق، رساندن، آشیانه، дайگی، پیدا و نو به این شکل آوانویسی شده‌اند: *paydā(pey-)*, *dāya(e)gī*, *āšiyān-a(e)*, *ra(e)s-āndan*, *zawγ (zowγ)* *naw(now)*.

کلماتی که آخر آنها در عربی مشدد است و در فارسی معمولاً مخفف تلفظ می‌شود به هر دو صورت ضبط شده است، مانند «حی» *hay(y)* و «حق» *haγ(γ)*

تکواژها با علامت (-) جدا شده‌اند، اما جدا کردن تکواژهای لغات خارجی آشفته است. مثلاً «الکتروترایی» *elektro-terāpī* را جدا کرده اما «الکترومتر» را جدا نکرده است: *elektrometr* معین در مدخلهای پشت سر هم که ترکیبات کلمهٔ آوانویسی شدهٔ قبلی هستند، بخش نخست واژه را که در کلمات بعدی تکرار می‌شود آوانویسی نمی‌کند. برای نمونه در مورد واژهٔ «کمانچه» و مدخلهای بعدی آن که ترکیباتی از «کمانچه» هستند این چنین عمل کرده است:

<i>kamān-ča(e)</i>	کمانچه	<i>k.zan</i>	کمانچه زن
<i>k.zadan</i>	کمانچه زدن	<i>k.kaš(keš)</i>	کمانچه کش

اما در مواردی نیز اشتباه کرده و اگر کلمه‌ای مابین این کلمات آمده که واژهٔ مستقلی بوده و جداگانه آوانویسی شده، مانند «کمان‌خانه» بعد از «کمانچه‌کش» با گذاردن همان «k.» در واقع «کمانچه‌خانه» را آوانویسی کرده است و نه «کمان‌خانه» را. به این ترتیب:

<i>kamān-ča(e)</i>	کمانچه	<i>k.dār</i>	کماندار
.....		<i>kom(m)āndo</i>	کماندو
<i>k.kaš(keš)</i>	کمانچه کش	<i>k.sāz</i>	کمان‌ساز
<i>k.xāna(e)</i>	کمانخانه		

«k.» در کلمهٔ اخیر یعنی «کمان‌ساز» به «کماندو» برمی‌گردد و در واقع کلمهٔ «کماندوساز» آوانویسی شده است.

صدری افشار در مورد کلماتی که هنوز تلفظ قدیمی آنها به کلی از میان نرفته است، تلفظ قدیمی را به صورت کامل داده و تلفظ جدید را تا جایی که با تلفظ قدیم تفاوت داشته آورده و آن دورا با خط مورب از هم جدا کرده است. مانند «ثروت» *sarwat/se* یا رسیدن *rasidan/re*

سزاوار /se/sazāwār. اما درست‌تر بود تلفظ معیار را به‌طور کامل آوانویسی می‌کرد و تلفظ قدیمی را کوتاه و پس از خط مورب می‌آورد، زیرا چنانکه خود در مقدمه توضیح داده است وی تلفظ رایج امروز را معیار گرفته است.

در مورد جدا کردن واژه‌سازها، صدی افشار از الگوی یکدست و هماهنگی پیروی نکرده است، مثلاً کلمات «مظهر» maz-har و «مسحور» mas-hur بر مبنای هجاها جدا شده‌اند، اما کلمات «کم‌محلی» kam-mahalli، «نوآوری» nō-āwari و «کمک‌رسانی» komak-rasāni بر مبنای واژه‌ها جدا شده‌اند. (در همین واژه «کمک‌رسانی» تلفظ قدیم «رساندن» معیار گرفته شده، درحالی‌که در مقدمه صفحه هشت بند ۲-۳ به کلمه «رسیدن» اشاره کرده و تلفظ امروزی آن را، یعنی با کسره، معیار قلمداد کرده است). بررسی شیوه جداسازی در کلمات «سیم‌فام» sim-fām، «سیمگون» simgun، «شاه‌بیت» shāh-beyt و «شاهپر» shāhpar این تصور را به‌وجود می‌آورد که شاید صدی افشار کلمات را بر مبنای شیوه جدانویسی یا سرهم‌نویسی آنها آوانویسی کرده است، یعنی چنانچه املای واژه در مدخل به‌صورت جدا (منفصل) باشد در آوانویسی نیز واژه‌سازها را از هم جدا کرده است، اما بررسی بیشتر تناقضات بیشتری را نشان می‌دهد. نمونه‌های زیر گویای فقدان روشی مشخص در کار صدی افشار است: «نابرابری» nābarābari، نامیدی nā-omidi و «فتوستنتز» fotosantez، «فتوشیمی» fotoshimi، «فتوالکتریک» foto-elekterik

صدی افشار در مواردی که بخش اول واژه‌ای در واژه بعدی تکرار شده باشد، گاه بخش نخست را دوباره آوانویسی نکرده است و گاه با تکرار بخش نخست تمام واژه را آوانویسی کرده است و ظاهراً در این کار هیچ روش مشخصی را در نظر نداشته است. مثلاً واژه «ماتم» در واژه‌های «ماتمزه»، «ماتم‌سرا» و «ماتم‌کده» آوانویسی نشده است. واژه‌های مذکور به‌صورت زیر آوانویسی شده‌اند.

mātam	ماتم	-sarā	ماتم‌سرا
-zade	ماتم‌زه	-kade	ماتم‌کده

همچنین است در مورد آوانویسی واژه‌های کوتاه‌بین، کوتاه‌دست، کوتاه‌شاخان، کوتاه‌فکر، کوتاه‌قامت، کوتاه‌قد و کوتاه‌مدت. حال آنکه، واژه‌های مادراندر، مادر بزرگ، مادرتباری، مادرجد، مادرچاه، مادرخرج، مادرخوانده، مادردار، مادرزاد، مادرزادی، مادرسالاری، مادرسرایی، مادرشوهر، مادرشهر، مادرکلید که همگی پس از کلمه «مادر» آمده‌اند به‌طور کامل آوانویسی شده‌اند. همچنین است در مورد آوانویسی واژه‌های کوه‌پیکر، کوه‌پیمایی، کوه‌زایی، کوه‌زدگی که پس از واژه «کوه» آمده‌اند و آوانویسی واژه کوه در همه آنها تکرار شده است.

صدری افشار برای تلفظ حروف ق (q) و غ (gh) نشانه‌های متفاوتی به‌کار برده است. وی برای کلماتی چون انبر و انبار تلفظ را اصل قرار داده و آنها را چنین آوانویسی کرده است: ambor, ambār.

در مورد کلمات خارجی نیز تلفظ فارسی آن واژه‌ها را که در زبان فارسی رایج است اصل قرار داده است. مثلاً کلمات درام، لوستر، پرنس و پروفیسور را به‌صورت‌های derām/luster, profosor/(poro) perofesor و perans آوانویسی کرده است.

در مقدمه فرهنگ مشیری صفحه دوازده آمده است: «تلفظ واژه: در مقابل هر مدخل تلفظ واژه آوانویسی شده است. در این مورد کوشش شده است تا در درجه اول صورت آوایی متداول ارائه شود ولی هر جا که لازم بوده صورت ریشه‌ای کلمه نیز معرفی شده. برای آوانویسی تا آنجا که امکانات چاپ اجازه می‌داد از نشانه‌های آوایی بین‌المللی پیروی شده است.»

مشیری گاه همان‌طور که در مقدمه ذکر کرده صورت آوایی متداول را ارائه داده است. مثلاً واژه‌های آشیانه، پیدا، نو و رسیدن به صورت‌های [āšiyān-e], [peydā], [no(w)], [sezā-vār] و [ras-idn] [res-] (در آوانویسی این کلمه اخیر اشتباه چاپی رخ داده است و بخش آخر آن باید به‌صورت -idan آوانویسی می‌شد) آوانویسی شده است. اما گاهی نیز تلفظی را فصیح‌تر گرفته و تلفظ رایج یا متداول را از آن جدا کرده است. برای نمونه: «عطر» [etr] (تد. [at]), «ثروت» [sarvat] (تد. [se]), «متکلف» [motakallef] (تد. [mote]) و «متکبر» [motakabber] (تد. [mote]).

مبنای جداسازی در آوانویسی واژه‌ها مخدوش است. برخی از واژه‌ها بر مبنای عناصر دستوری سازنده واژه‌ها از هم جدا شده‌اند، مانند: «آرامگاه» [ārām-gāh], «آرامش» [ārām-eš], «عضوی» [ozv-i], «عضلانی» [azol-āni], «بانمک» [bā-namak], «بخشنده» [baxš-] [ande], «بربریت» [barbar-iyyat].

برخی از واژه‌ها بر مبنای ساختار تاریخی یا شبهه تاریخی آنها تقطیع شده‌اند، مانند: «رفتن» [raf-tan], «رفتار» [raf-tār], «زدن» [za-dan], «آمدن» [āma-dan], «آراستن» [ārā-stan] «بردگی» [bardeg-i], «ناگهان» [n-āgah-ān], «ناشتایی» [nāštā-y-i].

«ناشتا» و «ناگهان» در اصل «ناشتا» و «اناگهان» بوده‌اند، مانند «امرداد» که «الف» ابتدای آن بعداً حذف شده است، یعنی در اصل چنین بوده‌اند: «اناشتا» /an-āštā/ و «اناگهان» /an-āgah-ān/ که با حذف «الف» ابتدای کلمه چنین می‌شوند. «ناشتا» /n-āštā/ و

«ناگهان» یا «ناگه» /n-āgah/. بنابراین مشیری باید در «ناشتایی» نیز مانند «ناگهان» /n/ را جدا می‌کرد. اما چون فرهنگ مشیری فرهنگ تاریخی یا ریشه‌شناسی نیست، تقطیع باید برطبق ساختار امروزی واژه‌ها صورت بگیرد و اصولاً منظور از تقطیع در آوانویسی کلمات در فرهنگ عمومی درست خواندن و تلفظ درست واژه است که برای این کار واژه باید براساس هجاهای آن تقطیع شود و چنین تقطیعی معمولاً با نقطه صورت می‌گیرد، نه چون تقطیع فونتیکی یا ساختاری با خط تیره. در فرهنگ مشیری واژه‌های بیگانه نیز آوانویسی شده است و پس از آن املاهای هر واژه به زبان مبدأ داخل پرانتز داده شده است. تلفظ واژه‌های بیگانه بیشتر منطبق بر تلفظ آن در زبان مبدأ است تا بر تلفظ فارسی آنها، مثلاً «پرنس» این‌گونه آوانویسی شده است: [prans] که تلفظ آن در زبان ما /perans/ است، یا «لواستر» چنین آوانویسی شده است: [lustr] که تلفظ فارسی آن همان‌طور که صدی افشار داده /luster/ یا /lusr/ است.

۴ شیوهٔ ارائهٔ اطلاعات دستوری در مورد واژه‌ها

۴-۱ تعیین هویت دستوری

فرهنگ‌های معین و مشیری هویت دستوری واژه‌ها را در صرف زبانی ارزیابی کرده‌اند و نه در نحو. در واقع هویت دستوری واژه‌ها را کمتر با توجه به کاربردهای گوناگون آنها در زبان زنده، بلکه بیشتر با توجه به هویتی که به آن مشهور هستند و در کتابهای دستور آمده است مشخص کرده‌اند، مثلاً فرهنگ معین واژه «شاخص» را فقط اسم دانسته است، درحالی‌که در مثال <او یکی از زنان شاخص عصر خود بود.> واژه «شاخص» صفت است. واژه «شاد» را فقط صفت شمرده است، درحالی‌که در مثال <شاد و خندان آمدیم.> واژه «شاد» قید است؛ به واژه «بزرگ» فقط نشان صفت داده است، درحالی‌که در مثالهای <بزرگ‌قبیله/بزرگ‌فامیل> واژه «بزرگ» اسم است؛ به واژه‌های «قشنگ» و «زیبا» فقط نشان صفت داده است، درحالی‌که در مثالهای <قشنگ (زیبا) می‌خواند (می‌رقصید) (ادا می‌کرد)> «قشنگ» و «زیبا» هر دو قید هستند.

مشیری نیز به همین ترتیب به واژه «شر» فقط نشان اسم داده است، درحالی‌که در مثال <آدم شری بود.> واژه «شر» صفت است. و نیز همچون موارد ذکرشده در معین «شاخص» را فقط نشان اسم داده است، «بزرگ» را فقط نشان صفت داده است و غیره.

اما صدی افشار در تعیین هویت دستوری واژه‌ها به کاربردهای زبانی بیشتر توجه کرده است و با مثالهای زنده و روزمره کاربردهای دستوری گوناگون واژه‌ها را نشان داده است. در این فرهنگ

واژه‌هایی که چند هویت دستوری گوناگون دارند با شماره از هم جدا شده‌اند و هریک مدخلی مستقل را به خود اختصاص داده‌اند. وی در مقدمه فرهنگ در صفحه هشت بند ۱-۳ نیز به این موضوع اشاره کرده است.

۲-۴ افعال و صورتهای لازم و متعدی

معین صورتهای لازم و متعدی هر فعلی را به‌طور جداگانه در کنار شماره هر تعریف با نشان (مص م.) [مصدر متعدی] و (مص ل.) [مصدر لازم] مشخص کرده است. مثلاً در فعل «زدن» ۱- (مص م.) فرود آوردن دست، تازیانه، شمشیر و مانند آن به تن کسی، ۲- (مص ل.) ضربان یافتن، ۳- (مص م.) مغلوب کردن... معانی ۴ تا ۹ نشان دستوری ندارند که قاعداً باید آخرین نشان دستوری یعنی نشان تعریف شماره ۳ به آنها نیز برگردد و تنها تعریف شماره ۱۰ با نشان (مص ل.) آمده است. اما در این میان تعریف شماره ۶ به معنی «اقدام جدی کردن > فلان می‌زند تا کار بهتری پیدا کند» لازم است که متعدی محسوب شده است. در فعل «گرفتن» نیز بین معنی شماره ۴ که نشان (مص م.) دارد و معنی شماره ۱۷ که نشان (مص ل.) دارد نشان دیگری نیامده است درحالی‌که معانی شماره ۱۱ به معنی «فرض کردن، محسوب کردن > گرفتم که بر خون من تشنه‌یی» و شماره ۱۶ به معنی «منجمد شدن، یخ بستن > گرفت آب کاسه ز سرمای سخت» لازم هستند، اما از آنجایی که نشان مستقل ندارند و نشان قبل از آنها در شماره ۴ متعدی بوده است، متعدی محسوب شده‌اند.

در فرهنگ معین اشتباهاتی از این دست به چشم می‌خورد و قاعداً برای اینکه نشان شامل تعاریف شماره‌های بعد از خود هم بشود باید قبل از شماره تعریف قرار بگیرد. در غیر این صورت، یعنی وقتی نشان بعد از شماره تعریف می‌آید، به این معنی است که تنها شامل همان معنی می‌شود و در حوزه تعاریفات همان معنی قرار می‌گیرد و همانند تعریف شامل معانی شماره‌های بعدی نمی‌شود. بنابراین وقتی معین نشان را بعد از شماره تعریف می‌آورد، در واقع معانی بدون نشان بی‌هویت باقی می‌مانند، حال آنکه منظور او این نبوده است.

فرهنگ صدری افشار نیز صورتهای لازم و متعدی را در مورد هر مدخل جداگانه مشخص کرده است. مثلاً، در مورد فعل «خواستن» این چنین عمل کرده است: مص مت. لا. «خواستی، می‌خواهی، بخواه» □ مت. ۱... ۲... ۳... ۴... ۵... □ لا. ۶... ۷... و... اما در تعیین صورتهای لازم و متعدی گاه دچار اشتباهاتی نیز شده است، مثلاً در مورد فعل «خوردن» آنرا متعدی دانسته است، حال آنکه در معنی شماره ۶، این فعل به معنی «سازگار شدن و تطبیق کردن» این رنگ به دیوار می‌خورد و لازم است که وی آنرا جدا نکرده است.

فرهنگ مشیری در شیوه نشان‌گذاری صورتهای لازم و متعدی از الگوی یکدستی پیروی نکرده است. مثلاً در فعل «گرفتن» با کنار هم قرار دادن نشانهای (مص م.) (مص ل.) قبل از شروع تعریفها، از نشان‌گذاری جداگانه برای هر صورت لازم یا متعدی در یک مدخل خودداری کرده است، درحالی‌که در فعل «زدن» با گذاشتن نشان (مص م.) بعد از شماره ۱ و قبل از تعریف و نیز نشان (مص ل.) بعد از شماره ۱۳ و قبل از تعریف آن در واقع صورتهای لازم و متعدی فعل «زدن» را از هم جدا کرده است.

وی در مشخص کردن صورتهای لازم و متعدی افعال دقیق نیست. مثلاً در مورد همین فعل «زدن» معنی شماره ۹ به معنی «اقدام جدی کردن»: دارد برای فبولی کنکور می‌زند و شماره ۱۲ به معنی «اتفاق افتادن» کاش بزند و پولی در بیاوریم، فعل «زدن» لازم است که متعدی محسوب شده است، زیرا بعد از نشان شماره ۱ که (مص م.) است تا شماره ۱۳ (مص م.) نشان دیگری نیست. البته این روش نشان‌گذاری همان مشکل فرهنگ معین را دارد که قاعداً نشان باید قبل از شماره تعریف بیاید که شامل تعاریف بعدی نیز بشود. در غیر این صورت باید برای تک‌تک تعاریف نشان‌گذاری کرد. فعل «کشیدن» نیز در معنی شماره ۸ به معنی «رسیدن، منجر شدن»: همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آری، لازم است که متعدی محسوب شده است.

۳-۴ صورت جمع و مفرد کلمات

فرهنگ معین در ارائه صورت جمع و مفرد کلمات روش مشخصی ندارد. در این فرهنگ تمام جمعهای ساخته شده با «ات» که معمولاً باید بلافاصله بعد از صورت مفرد ذکر شوند به صورت مدخل مستقل نیز وارد شده‌اند. مثلاً «اظهارات» به صورت مدخل مستقل وارد شده و در مدخل «اظهار» نیز به صورت «ج. اظهارات» وارد شده است. در مورد واژه‌های «ارتباط» و «ارتباطات» و «اطلاع» و «اطلاعات» و نظایر آن نیز به همین شکل عمل شده است، اما در مورد سایر جمعها ناهماهنگیهای زیادی به چشم می‌خورد. در مورد جمعهای با «ان»، «کوهساران» را بعد از «کوهسار» در مدخل جداگانه وارد کرده است و صورت مفرد آن را به صورت «ج. کوهسار» در این مدخل آورده است، اما «چمنزاران» را نه در مدخل «چمنزار» آورده است و نه به صورت مدخل مستقل. واژه «گیسوان» را در مدخل «گیسو» به عنوان صورت جمع آن داده، اما به صورت مدخل مستقل وارد نکرده است. جمعهایی از نوع «بردگان» و «بچگان» به صورت مدخل مستقل در معین وارد نشده است. «بچگان» در مدخل «بچه» آمده، اما «بردگان» در مدخل «برده» نیامده است. در مورد جمع با «جات» نیز ناهماهنگی وجود دارد. مثلاً «سبزیجات» را هم در مدخل «سبزی» آورده

و هم به صورت مدخل مستقل. «ادویه‌جات» نیز به همین ترتیب وارد شده است، اما «ترشی‌جات» را فقط در مدخل «ترشی» آورده و «شیرینی‌جات» را نه در مدخل «شیرینی» آورده است و نه به صورت مدخل مستقل.

در مقدمه فرهنگ صدری افشار صفحه ۳-۱، آمده است. «می‌دانیم که در زبان فارسی جانداران با «ها» و «ان» جمع بسته می‌شوند و چیزهای بی‌جان تنها با «ها». ولی استثنای زیادی هم وجود دارد که ما تنها آنها را ذکر کرده‌ایم.» سپس به برشمردن این استثناءها که در فرهنگ وارد شده می‌پردازد و برای هریک نمونه‌هایی ذکر می‌کند. بررسی متن فرهنگ و حتی نمونه‌های ذکر شده در مقدمه نشان می‌دهد که صدری افشار در اعمال روش خود پیگیری لازم را نداشته و دچار ناهماهنگی‌هایی شده است.

اگر طبق مقدمه و به همان ترتیب پیش برویم نخستین استثنای ذکر شده مربوط به جمعهای شکسته عربی است: «الف. جمعهای شکسته عربی (مانند کتب، مدارس...)» («همانجا»). این جمعها معمولاً هم در مدخل صورت مفرد آنها و هم به صورت مدخل مستقل ضبط شده‌اند. «ب. برخی اندامهای زوج (مانند چشمان، دستان...)» («همانجا») در مدخل «چشم» «چشمان» نیامده است و مدخل مستقلی به شکل «چشمان» نیز وجود ندارد. در مدخل «دست» نیز «دستان» نیامده است و با وجود اینکه مدخل «دستان» در فرهنگ وجود دارد، اما اشاره‌ای نشده است که واژه «دستان» صورت جمع واژه «دست» نیز هست. «ج. مکانها (مانند کوهساران، چمنزاران)». در مدخل «کوهسار» «کوهساران» آمده است، اما در مدخل «چمنزار» «چمنزاران» نیامده است و هیچ‌کدام نیز به صورت مدخل مستقل وارد نشده‌اند. «د. واژه‌های منتهی به حرف صدادار بلند (مانند زیباییان، گیسوان، ماهیان...)» («زیبایان» نه در مدخل «زیبا» آمده است و نه به صورت مدخل جداگانه. «گیسوان» نیز همین‌طور، اما «ماهیان» در مدخل ماهی به صورت: «/ماهیاها، ماهیان/» آمده است و در عین حال به صورت مدخل مستقل نیز وارد و تعریف شده است. «ه. می‌دانیم واژه‌های فارسی که حرف آخرشان کسره است و با «ها» نوشته می‌شوند، در حالت جمع «ها»ی کسره به «گاف» تبدیل می‌شود (مانند بچه، بچگان)» («همانجا») «بچگان» در مدخل «بچه» آمده، اما به صورت مدخل مستقل وارد نشده است. در مورد برده و بردگان نیز به همین ترتیب عمل شده است. در مقدمه اشاره‌ای به جمع با «جات» نشده است، اما در متن فرهنگ واژه‌های «ترشیجات»، «سبزیجات» و «شیرینی‌جات» در مدخلهای «ترشی»، «سبزی» و «شیرینی» آمده و هریک به صورت مدخل مستقل نیز وارد شده‌اند، اما «مرباجات» نه در مدخل «مربا» آمده و نه به صورت مدخل مستقل وارد شده است.

فرهنگ مشیری در مقدمه اشاره‌ای به این موضوع ندارد که آیا صورت جمع کلمات را به دست

می‌دهد یا نه و اگر این اطلاع را به خواننده خود می‌دهد به چه صورت و چگونه. مشیری در عمل نیز از قاعدهٔ مشخص و یکدستی پیروی نکرده است. مثلاً در مورد جمعهای با «ات» در مدخل «ارتباط» «ارتباطات» را نیاورده، اما «ارتباطات» را به صورت مدخل مستقل ضبط کرده و در تعریف آن آورده: «ج ارتباط». اما، در مورد مدخل «ارتفاع» درست برعکس عمل کرده است، یعنی «ارتفاعات» را در مدخل «ارتفاع» به صورت: «ج: ارتفاعات» آورده است. اما «ارتفاعات» را به صورت مدخل مستقل وارد نکرده است. «اطلاعات» را در مدخل «اطلاع» به صورت: «ج: اطلاعات» آورده است و در عین حال «اطلاعات» را به صورت مدخل مستقل نیز وارد کرده است و صورت مفرد آن را در مدخل «اطلاعات» به صورت: «ج اطلاع» داده است. در مورد جمع با «ان» در مدخل «دست» صورت جمع آن را نداده است، اما در مدخل «دستان» آورده: «ج دست». در مدخل «ماهی» صورت جمع آن یعنی «ماهیان» را نیاورده است، اما جالب این است که تعریف واژهٔ ماهی را با «ماهیان» آغاز کرده است، به این صورت: (ماهی ۱. ماهیان رده‌ای از مهره‌دارانند...)). این فرهنگ مدخل «ماهیان» را نیز ندارد. در تعریف «کوهسار»، «کوهساران» را به عنوان مترادف و مکمل تعریف داده است و نه به صورت جمع واژه «کوهسار»، به این صورت: (کوهسار زمینی که در آن کوه باشد؛ کوهستان؛ کوهساران). مشیری در مورد جمعهای بدون قاعده، معمولاً در مدخل مفرد صورت جمع آن را ذکر کرده و صورت جمع را نیز به صورت مدخل مستقل وارد کرده است. با این همه در این مورد نیز ناهماهنگی‌هایی به چشم می‌خورد. مثلاً در مدخل «مدرسه» صورت جمع آن یعنی «مدارس» را نیاورده، اما در مدخل «مدارس» «مدرسه» را ذکر کرده است.

۵ شیوهٔ ارائهٔ شاهد و مثال

معین در صفحهٔ شصت و سه مقدمه در بند ز - شواهد و امثله، روش خود را در ارائهٔ شاهد و مثال توضیح داده و مطابق آن نیز عمل کرده است. وی «طریق صرفه‌جویی» را پیش گرفته و به همین دلیل از شواهد و امثله تا حد ممکن کمتر استفاده کرده است. شاهدها و مثالهای معین بیشتر از منابع کهن هستند که نام آنها ذکر شده است، اما مثالهای ویراستار نگاشت^۱ نیز در این فرهنگ به چشم می‌خورند. از آنجایی که معین به جای تعریف تا حدود زیادی از مترادفات واژهٔ مدخل استفاده کرده است، آوردن مثال می‌توانست کمک بسزایی برای روشن شدن تفاوت‌های مترادفاتی باشد که به جای تعریف ارائه شده است. زیرا مترادفات کمتر با یکدیگر همپوشی کامل معنایی دارند و اغلب از نظرسبک یا کاربرد یا به لحاظ ظرایف معنایی با هم تفاوت دارند. زمانی که تعریفی

۱. مثالی که تعریف‌نگار ویراستار خود ابداع می‌کند و از متنی گرفته نشده است.

وجود ندارد تا این تفاوتها را نشان دهد، مثال می‌تواند به‌کمک خواننده بیاید و تا حدودی این تفاوتها را روشن کند. در کلمات چندمعنایی نیز مثال می‌تواند با نشان دادن کاربردهای گوناگون یک کلمه در زبان زنده تفاوتهای معنایی و چندگانگی معنایی آنها را نشان دهد. متأسفانه معین به این وجه از اهمیت شاهدها و مثالها بی‌توجه بوده است و این فرهنگ از این نظر کاستیهای فراوانی دارد. در فرهنگ صدری افشار مثالها و ایراستارنگاشت، ساده، کوتاه و کاربردی است که داخل علامت <> و بعد از تعریف آمده و به‌جای تکرار واژهٔ سرمدخل در آنها از علامت مد (~) استفاده شده است. صدری افشار نیز فقط در موارد نسبتاً محدودی که لازم دیده از مثال استفاده کرده است و بسیاری از تعاریف او مثال ندارند.

مشیری نیز از شاهدهایی که بیشتر آنها از منابع کهن گرفته شده‌اند استفاده کرده است. باین‌همه، در موارد محدودتری از مثالهای و ایراستارنگاشت، نیز استفاده کرده است.

مقصود از ارائهٔ شواهد و امثله در فرهنگ مشیری مشخص نیست. آیا قرار است به فهم بهتر تعریف کمک کند، کاربرد واژه را در زبان نشان دهد، یا صحت تعریف و درستی تفکیک معنی را با ارائهٔ سند یا شاهد نشان دهد؟ مثلاً در مدخل «کفش» آوردن هفت بیت از شعر سهراب سپهری که تنها کلمهٔ آغازین آن «کفش» است (کفش‌هایم کو...) و از لحاظ روشن کردن معنی و یا کاربرد آن هیچ ربطی به خود کلمهٔ «کفش» در زبان ندارد چه لزومی دارد. در مدخل «نی» نیز ده بیت از شعر مولوی (بشنو از نی...) قبل از شروع تعریف آمده که هیچ کمکی به فهم بهتر معنی کلمهٔ «نی» یا شکل آن به‌عنوان یک ابزار موسیقی و یا چگونگی نواختن آن و آنچه در تعریف واژهٔ «نی» باید گفت نمی‌کند.

مشیری به حجم شاهدها و مثالها و محلی که باید در فرهنگ به خود اختصاص دهند نیز بی‌توجه بوده است. در فعل «گرفتن» قبل از شروع تعاریف ۱۲ بیت از شعر حافظ (دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد...) آورده و بعد به تعاریف پرداخته که برای هر کدام نیز شاهدی ذکر کرده است. بنابراین می‌بینیم که شاهد هم قبل از تعریف آمده و هم بعد از تعریف. در مواردی نیز شاهد گاهی قبل از تعریف آمده و گاهی بعد از تعریف.

در فرهنگ مشیری نوعی نقش آموزش اخلاقی و فرهنگی در ارتباط با واژهٔ سرمدخل به‌عهدهٔ شاهد و مثال گذاشته شده است. در صفحهٔ پانزده مقدمهٔ این فرهنگ آمده است: «در بعضی موارد ممکن است مثال ارائه شده شامل واژهٔ مورد نظر نباشد ولی مفهوم آن را به‌دست بدهد. مثلاً مراجعه‌کننده به فرهنگ در ذیل یکی از معانی کلمهٔ تعصب بیتی را می‌یابد که مفهوم تعصب از آن استنباط می‌شود بی‌آنکه این کلمه در آن به‌کار رفته باشد: «گرامدار خویش دوست داری/ دشنام مده

به مادر من (سعدی))» به نظر ما چنین نکاتی موجب افزایش نقش آموزشی فرهنگ زبان می‌شود.» همین نگرش نسبت به نقش و وظیفهٔ مثال در فرهنگ موجب می‌شود که مشیری در مدخل «مادر به خطا» با اشاره به اینکه این ترکیب نوعی دشنام است با آوردن بیتی از سعدی (که در مدخل تعصب نیز از آن استفاده شده است) به خوانندهٔ خود درس اخلاق بدهد: «گرما در خویش دوست داری/دشنام مده به مادر من (سعدی)». اما شاهدهی که نمونه و مثالی از کاربرد واژهٔ سرمدخل در زبان نباشد، دیگر شاهد نیست و باید نام دیگری داشته باشد، زیرا نقش دیگری دارد. البته این کار بی‌سابقه است و قبل از فرهنگ مشیری هیچ فرهنگ معتبر دیگری از عبارت، جمله، یا بیت شعری برای آنکه مفهوم سرمدخل را برساند استفاده نکرده است، زیرا تعریف این نقش را به عهده دارد. بی‌شک می‌توان شاهد را برای کمک به تعریف، تکمیل، یا تأیید آن به‌کار گرفت، ولی حتی در این موارد نیز شاهد باید مثالی از کاربرد واژهٔ سرمدخل در زبان و لزوماً شامل آن باشد. اما در مورد مثالی که مشیری در مقدمه و در توضیح شیوهٔ کار خود آورده است، یعنی واژهٔ «تعصب» و شاهد آن «گرمادر خویش دوست داری/دشنام مده به مادر من»، مؤلف می‌خواهد بگوید که کسی که این حرف را می‌زند نسبت به مادرش تعصب دارد و «نقش آموزشی فرهنگ زبان» در این جا این است که به کاربر خود بفهماند که باید نسبت به مادر خویش تعصب داشته باشد. «تعصب» در فرهنگ مشیری چنین تعریف شده است: (حمایت و جانبداری شدید از متعلقات که معمولاً با سختگیری همراه است). در شاهد پیش‌گفته هیچ‌گونه شدت و سختگیری در حمایت و جانبداری از متعلقات (در اینجا مادر) به چشم نمی‌خورد و اتفاقاً برخورد شاعر خیلی هم نرم و مصالحه‌جویانه است. به‌رحال مؤلف با آوردن آن نمی‌تواند مفهوم مورد نظر خود از واژهٔ تعصب را طبق تعریفی که از آن کرده است به خواننده القا کند. اما سؤال اینجاست که آیا فرهنگ زبان نقش آموزش و تجویز اصول اخلاقی را دارد؟ امروزه که حتی تجویزهای زبانی، مثلاً در مورد به‌کار بردن یا نبردن واژه‌های غیرمعیار، بیگانه یا مصوبات فرهنگستان زبان، در فرهنگ مردود شمرده می‌شود چطور می‌توان پذیرفت که فرهنگ نقش آموزشی در امور اخلاقی و فرهنگی داشته باشد.

در فرهنگ مشیری موارد دیگری نیز به چشم می‌خورد که جملات، عبارات یا ابیاتی داخل گیومه و در ادامهٔ تعاریف آمده است که در واقع انتظار می‌رود شاهد تعریف باشد ولی این‌طور نیست، زیرا نقش و کاربرد شاهد ندارد. مثلاً در مدخل «کوچه‌باغی» با یکی از این جملات یا عبارات روبرو می‌شویم. تعریف چنین است: (کوچه‌باغی منسوب به کوچه‌باغ: «آواز کوچه‌باغی» (آوازی که جاهل‌ها و داش‌مشتیها می‌خوانند و یکی از گوشه‌های دستگاه شور است): «سگسگ را خون دل دادم که با من آشنا گردد.»). در واقع مؤلف بیتی از اشعاری را که معمولاً به آواز کوچه‌باغی

می خوانند به عنوان شاهد برای ترکیب «آواز کوچه باغی» آورده است.

در فرهنگ مشیری در شاهد‌های معمولی نیز گاهی اشتباهاتی به چشم می خورد، مثلاً در مدخل «دزد» ترکیب «دزد بازار» تعریف شده است و برای آن شاهدی ذکر شده است. این تعریف چنین است: (دزد بازار: جایی که در آن دزدی و جیب‌بری فراوان است. «دزد بازار آشفته می خواهد.»).

۶ تعریف‌نگاری

۱-۶ روش مرتب کردن تعاریف

ترتیب تعاریف در معین تاریخی است، یعنی معانی قدیمتر قبل از معانی امروزی آمده است. در واقع معین معانی قدیمتر را اصیلتر و معیار محسوب کرده و مقدم بر معانی امروزی آن گرفته است. در عین حال، معانی کلمات عمدتاً از روی ریشه لغوی آنها استنباط و تعریف شده است تا از روی کاربرد آنها در زبان. مثلاً وی در تعریف «اعتصاب» آورده است: (۱- صبر کردن ۲- خشنود شدن به چیزی ۳- دست از کار کشیدن گروهی و گرد آمدن آنان برای وصول به هدف معینی از قبیل تحصیل آزادی، کاستن ساعات کار، اضافه حقوق و...). در تعریف «اتاق» آمده است: (۱- خیمه بیابانی، خرگاه صحرايي ۲- حجره، خانه). در تعریف «خانه» آمده است: (۱- اتاق، بیت. از متون قدیم برمی آید که خانه و سرای با هم فرق دارند. خانه به معنی اتاق است و سرای به معنی حالیه خانه و دار عربی یعنی مجموعه محوطه‌ای که شامل اتاقها، حیاط و غیره است. ۲- سرای، دار ۳- جایی که در آن زیست کنند، منزل، مأوی...). همان‌طور که در این تعریف می بینیم تأکید و اساس بر متون قدیم و معانی قدیمی واژه است. در تعریف «پرچم» آمده است: (۱- دسته‌ای مویا ریشه و منگله سیاه‌رنگ که بر نیزه و علم آویزند یا به گردن اسبان ببندند... ۲- موی دم گاوکوهی که برگردن اسبان ببندند ۳- نوعی گاوکوهی که مابین ملک ختا و هندوستان می باشد ۴- موی گیس، کاکل ۵- زبانه آتش ۶- تد. امروز) [تدوال امروز] درفش، علم، رایت، بیرق. ضح - فرهنگستان این کلمه را به معنی اخیر گرفته است ۷- (گیا). [گیاه‌شناسی] نام هریک از میله‌های باریک نافع گیاه را گویند که... در ترتیب تعاریف مدخلها در فرهنگ صدری افشار منطق و نظم معین و مشخصی دیده نمی‌شود. معمولاً ترتیب معانی در این فرهنگ تاریخی نیست، زیرا به‌طور کلی معانی کهن واژه‌ها را وارد نکرده است. اما بسامدی نیز نیست. مرتب کردن مدخلهای یک فرهنگ بر مبنای فراوانی بسامد آنها در زبان نیاز به آمارگیری نسبتاً گسترده‌ای از تعداد زیادی از نمونه‌های زنده و رایج زبانی دارد. فرهنگهای امروزی که معانی مدخلها را بر مبنای فراوانی بسامد آنها در زبان مرتب می‌کنند معمولاً در کنار تعاریف مدخلهای پرمعنا نموداری نیز ارائه می‌دهند که نشان‌دهنده میزان بسامد هریک از معانی یا هریک از خوشه‌های معنایی تعریف شده در فرهنگ در زبان است.

این آمارگیری که بسیار به کار نویسندگان، مترجمان، پژوهشگران، زبان‌آموزان و کاربران زبان می‌آید، در عین حال سندی است که اعتبار، درستی و دقت کار مؤلفان فرهنگ را نشان می‌دهد و مانع از این است که مؤلفان از موقعیت اجتماعی و ذهنی خود به کاربردهای زبانی بنگرند و ذهنیت خود را به جای واقعیت‌های زنده بگذارند. در تألیف فرهنگ صدری افشار چنین کاری صورت نگرفته است. با این همه، در اغلب مدخل‌های این فرهنگ نخستین معنی ارائه شده از دیگر معانی واژه پربسامدتر است و از این جهت معمولاً معنی عمومی و غیرتخصصی واژه نیز هست. به عنوان مثال در مدخل «مُشتری» معانی این واژه چنین مرتب و تعریف شده‌اند. (۱- خریدار ۲- کسی که با فروشنده‌ای دادوستد همیشگی دارد ۳- (نجوم) بزرگترین سیاره منظومه شمسی ...). اما به نظر نمی‌رسد که این امر ناشی از روشی معین و از پیش تعیین شده در کار مؤلفان این فرهنگ بوده باشد، بلکه بیشتر ناشی از غالب بودن واژگان و کاربردهای امروزی در این فرهنگ است. از این رو به مواردی نیز برمی‌خوریم که در مورد واژه‌ای مانند «باج»، که با گذشت زمان و از میان رفتن و تغییر زمینه اجتماعی کاربرد معنای حقیقی آن، امروزه کاربرد کنایی آن در زبان زنده بسامد بیشتری دارد تا معنای حقیقی آن، اما صدری افشار معنای قدیمی آن را پیش از معنای امروزی آن آورده است: (باج (قدیمی) ۱ عوارض ۲ پول یا مالی که فرمانروایان زیردست به شاهان می‌پرداختند ۳ حقوق گمرکی ۴ (کنایی) آنچه برای خشنود ساختن زورمندی بناحق پرداخت شود). یا در مورد واژه «برق» که به هر حال نخستین معنای آن از دیگر معانی تعریف شده در آن مدخل کم بسامدتر است: (برق ۱ آذرخش ۲ پدیده ناشی از جابه‌جایی یا برهم خوردن تعادل الکترونها یا پروتون‌ها در اتم‌های یک جسم که به صورت انرژی حرارتی، مکانیکی یا شیمیایی نمودار می‌شود؛ الکتریسیته ۳ نیرویی که به وسیله مولدهای برق تولید می‌شود و قابل انتقال و بهره‌برداری است؛ الکتریسیته ۴ حالتی در یک جسم که نور مرئی تولید کند یا آن را بتاباند؛ درخشندگی). کاربرد این واژه وقتی که می‌گوییم: < برق را روشن کن> یا < برق رفت> بسیار بیشتر از مواردی است که به برق به معنی آذرخش اشاره داریم. گذشته از نخستین معنای واژه که معمولاً در صدری افشار معنای پربسامدتر است، در مورد ترتیب سایر معانی یک واژه، نه بسامد، نه عمومی یا تخصصی بودن، نه مجازی، کنایی و یا حقیقی بودن و نه ارتباط منطقی میان معانی گوناگون یک واژه یا خوشه‌های معنایی ملاک ترتیب معانی مدخل‌ها در این فرهنگ بوده است. برای نمونه تعاریف مدخل «پرده» در این فرهنگ به این صورت آمده است: (پرده ۱ صفحه‌ای از یک ماده تاشونده و خم‌پذیر (به‌ویژه پارچه) که برای پوشش یا آرایش بر در، پنجره، یا دیوار می‌آویزند ۲ (کالبدشناسی) لایه نازکی از بافت‌ها که سطح اندامی را می‌پوشاند یا دو اندام را از یکدیگر جدا می‌کند شامه؛ پاشام > ~ گوش، ~ صفاق < ۳ (گیاه‌شناسی) هریک از ورقه‌های نازکی که به شکل‌های مختلف در زیر چتر قارچ دیده می‌شود و هاگ‌ها بر روی آنها قرار

دارند ۴ پرده نمایش؛ بخشی از نمایش که در فاصله یک بار باز و بسته شدن آن پرده اجرا می‌شود ۵ پارچه سفیدی که تصویر فیلم را به روی آن نمایش می‌دهند ۶ (موسیقی) فاصله میان نت‌های موسیقی ... ۷ (قدیمی) سیم‌های ساز ۸ (مجازی) آهنگ ۹ پارچه‌ای که بر آن تصویر یا منظره‌ای (به‌ویژه صحنه‌ای از زندگی امامان یا اولیا و گاه داستان‌های پهلوانی یا عشقی) نقاشی شده است ۱۰ (معماری) دیواری که روی تاق زیرین گنبد دپوشه می‌سازند ۱۱ (مجازی) آنچه مانع خوب دیده شدن یا شناخته شدن چیزی می‌شود <در ~ سخن گفتن>. همان‌طور که مشاهده می‌شود معانی پربسامدتر و کم‌بسامدتر، معانی عمومی و تخصصی و حقیقی و مجازی و کنایی بدون هیچ‌گونه نظم و منطق خاصی به‌دنبال هم آمده‌اند و این به‌ویژه در مورد کلمات پرمعنا مانند بسیاری از افعال و صفت‌ها کار مراجعه‌کننده به فرهنگ را دریافتن معنی مورد نظرش مشکل می‌سازد. بدیهی است نظم و ترتیبی اصولی و متناسب با نوع فرهنگ و مخاطبان آن به‌سهولت و سرعت دستیابی به معانی واژگان کمک بسزایی می‌کند و این امر از ویژگی‌های یک فرهنگ کارآمد محسوب می‌شود. ترتیب تعاریف در فرهنگ مشیری نیز مانند معین تاریخی است. مثلاً در تعریف «باد» آمده است: (۱- یکی از عناصر اربعه (آب، آتش، خاک، باد) ۲- روز بیست و دوم از هر ماه شمسی ۳- پدیده جابه‌جا شدن ذرات هواست ... ۴- گاه در شعر نقش پیک دارد، باد صبا ۵- آماس، پف، ورم). یا در تعریف «پرده» آمده است: (۱- آنچه به‌وسیله آن در حجاب می‌روند، نقاب، سرپند، مقنعه، حجاب ۲- (تص. عرفا) حجاب میان حق و بنده است (در اینجا ۱۹ سطر به‌معنی عارفانه این واژه اختصاص یافته است) ۳- پارچه‌ای که برای مقابله با نور اتاق یا زینت به پنجره‌ها آویزان می‌کنند). همان‌طور که مشاهده می‌شود معانی رایج کلمه بعد از معانی قدیمی و حتی بعد از معانی صوفیانه و عارفانه آن که حجم زیادی را نیز به خود اختصاص داده آمده است و کاربرد معمولی که در واقع مراجع اصلی فرهنگ عمومی است. معانی عمومی واژه مورد نظرش را باید پس از مدتها گشتن و مطالعه در معانی کهن، منسوخ و عارفانه و ادیبانه بیابد. نباید از نظر دور داشت که مخاطبان اصلی فرهنگ‌های عمومی معمولاً چنین حوصله‌ای ندارند و با برخوردن به چنین موانع و مشکلاتی عمدتاً از مراجعه به فرهنگ صرف نظر می‌کنند.

۲-۶ شیوه‌های تعریف‌نگاری

۱-۲-۶ تعریف دوری در تعریف به مترادف

اصلیترین وظیفه فرهنگ عمومی زبان تعریف واژه‌های عمومی است. تعریف باید تا جای ممکن قائم به خود باشد، یعنی خواننده حتی الامکان مجبور نباشد برای فهم آن به واژه یا واژه‌های دیگری مراجعه کند. بنابراین، بهتر است تا جایی که تعریف تکرار نشود از مترادف واژه به‌جای تعریف آن کمتر استفاده شود. اگر کلمات مترادفی در زبان وجود دارد که دقیقاً یک معنی و یک کاربرد دارند،

فرهنگ‌نگار باید بنا به نوع یا حوزه کار فرهنگ یکی از آنها را اصل یا معیار بگیرد و تعریف کند و دیگر مترادفها را به آن ارجاع دهد. نباید از نظر دور داشت که گاه واژه‌های مترادف تفاوتی، هرچند ظریف، با هم دارند که ممکن است کاربردی و یا معنایی باشد. فرهنگ باید در این موارد دقیق باشد و به این تمایزات اشاره کند و در تعاریف خود آنها را لحاظ کند و این علاوه بر تفاوت‌های سبکی است که اغلب کلمات مترادف با یکدیگر دارند. فرهنگهای زبان فارسی تاکنون به این مسئله بی‌توجه بوده‌اند و اصولاً کمتر به تعریف واژه پرداخته و بیشتر روش تعریف به مترادف را به‌کار گرفته‌اند. در این میان تنها صدری افشار تلاشی در زمینه به‌دست دادن تعریف لغات کرده است. وی در اغلب موارد به‌طور مستقل به تعریف واژه‌ها پرداخته و از این نظر بنیادی نو در کار فرهنگ‌نگاری در زبان ما گذاشته است که بسیار ارزنده و پراح است. معین و مشیری چون عمدتاً از مترادفات برای تعریف واژه‌ها استفاده کرده‌اند، دچار دور باطل شده‌اند. مثلاً اگر کاربری در پی یافتن معنی واژه «جسور» به فرهنگ معین مراجعه کند به دور باطل کلمات مترادف می‌افتد و سرانجام نیز پس از مدتها ورق زدن فرهنگ تعریف واژه مورد نظرش را نمی‌یابد، به‌این ترتیب که:

جسور ۱- گستاخ، شوخ ۲- دلیر، بی‌باک

گستاخ ۱- جسور، بی‌پروا

بی‌پروا بیباک، بی‌ترس (معین مدخل بی‌ترس را ندارد).

بیباک بی‌ترس، بی‌پروا، دلاور

دلاور دلیر، شجاع

دلیر دلاور، شجاع، بهادر، بی‌باک، گستاخ

شجاع دلیر، دلاور

فرهنگ مشیری نیز همین‌طور است. اگر در پی معنی و تعریف واژه «شجاع» در این فرهنگ

باشید به این دور می‌افتید:

شجاع دلیر، دلاور

دلیر با دل و جرأت، دلاور، بهادر، شجاع

دلاور دلیر، شجاع

مشیری مدخل «با دل و جرأت» را ندارد، اما در مدخل «دل» در معنی شماره ۶ این واژه را

به‌صورت «جرأت، شهامت» تعریف کرده است و در تعریف «جرأت» آورده «دلیری» که در واقع

تعریف دلیر می‌شود «بادلیری».

۲-۲-۶ تعریف دوری در تعریف به جنس و فصل

در تعریف واژه‌هایی که به روش جنس و فصل تعریف می‌شوند، برای پرهیز از افتادن به دور باطل باید جنس تعریف در فرهنگ مدخل و تعریف شده باشد. در فرهنگها به‌ویژه در معین و مشیری حتی وقتی که تلاشی برای تعریف واژه صورت گرفته است (معمولاً بیشتر اسمهای ذات تعریف شده‌اند و اغلب صفتها و افعال تعریف نشده‌اند) تعریف در جنس خود دچار دور است، زیرا جنسها در فرهنگ تعریف نشده‌اند. جنس کلیتر از نوع است و فرهنگها عمدتاً در تعریف کلیات ناتوان بوده‌اند و اغلب در تعریف آنها از مترادفات استفاده کرده‌اند. مثلاً در فرهنگ معین در تعریف واژه «جوراب» آمده است: (پایتابه‌ای که آن را از نخهای پنبه‌ای یا پشمی یا ابریشمی بافند و پا را بدان ببوشانند). البته تعریف جوراب به نوعی پایتابه تعریف به اخفی (ناشناخته‌تر) است، زیرا معرّف^۱ باید ساده‌تر از معرّف^۲ باشد. اما با مراجعه به مدخل «پایتابه» که به‌عنوان جنس در تعریف واژه «جوراب» از آن استفاده شده می‌بینیم که این واژه تعریف نشده است و باز به همان «جوراب» می‌رسیم. در تعریف «پایتابه» آمده: (۱- پاتابه ۲- جوراب). مثالی دیگر: معین در تعریف «مانتو» و «شلوار» از جنس «جامه» استفاده کرده است. به این ترتیب که: (مانتو جامه گشادی است که ...). و (شلوار جامه‌ای که ...). در تعریف «جامه» آمده است: (قبایی که پوشند ...). و در تعریف «قبا» آمده است: (جامه پوشیدنی که از سوی پیش باز است و ...). بنابراین می‌بینیم که «جامه» و «قبا» به یکدیگر باز می‌گردند، بدون آنکه هیچ‌یک تعریف شده باشند و یکی کلیتر از دیگری و جنس آن، و دیگری نوع آن محسوب شده باشد. در واقع آن‌طور که از تعریفهای معین می‌توان نتیجه گرفت «قبا» از انواع «جامه» است، پس «جامه» باید جنس «قبا»، «مانتو»، «شلوار»، و انواع دیگر «جامه»ها محسوب و تعریف شود.

در تعریفهای مشیری نیز همین اشکال به چشم می‌خورد. مثلاً در تعریف واژه «دسته» آمده: (گروهی از مردم) و در تعریف واژه «گروه» آمده است: (دسته‌ای از مردم). در تعریف «کوچه» آمده است: (خیابان کوچک)، در تعریف «خیابان»: (جاده‌ای که در شهر می‌سازند) و «جاده»: (راهی که برای رفتن و ...). و «راه» (مسیر، جاده) و «مسیر»: (راه، جاده)، در حالی که «کوچه»، «خیابان»، «جاده»، «اتوبان» و مانند آن از یک نوع هستند و در تعریف آنها با استفاده از روش جنس و فصلی باید از یک جنس مشترک استفاده کرد که البته جنس مذکور باید در جای خود مدخل و تعریف شده باشد.

۱. آنچه در تعریف واژه مدخل می‌آید.

۲. واژه مدخل یا آنچه تعریف می‌شود.

صدری افشار چون بنای کار خود را بر تعریف قرار داده است کمتر به این نقصان دچار شده است. جنسها در انواع هم‌طبقه معمولاً مشترک و یکی است و معمولاً در جای خود نیز تعریف شده‌اند. مثلاً در مراجعه به واژه‌هایی چون «مانتو»، «پیراهن» و «مایو» می‌بینیم که همه آنها با جنس «جامه» و به صورت: (جامه‌ای است که ...). تعریف شده‌اند و «جامه» نیز به روش تعریف به مترادف به صورت (جامه پوشاک، رخت، لباس) تعریف شده و «پوشاک» نیز در جای خود چنین تعریف شده است: (آنچه بر تن می‌پوشند). یا در تعریف «خودنویس»، «خودکار» و «ماژیک» از جنس «قلم» استفاده شده است به این صورت: (خودنویس قلم دارای مخزن جوهر...)، (خودکار گونه‌ای قلم...)، (ماژیک نام تجاری نوعی قلم... و «قلم» را نیز در جای خود به این صورت تعریف کرده است: (قلم ابزاری برای نوشتن یا رسم کردن...)). باین‌همه، در این فرهنگ نیز مواردی از دور در تعاریف به چشم می‌خورد. مثلاً در تعریف فعل «زدن» آمده است: (چیزی را با فشار و وارد کردن نیرو به جایی کوبیدن) و در تعریف «کوبیدن» باز به «زدن» برمی‌گردیم: (کوبیدن چیزی را محکم به جایی زدن). اما علاوه بر تعاریف جنس و فصلی در سایر عبارتهای تعریف نیز مواردی از دور دیده می‌شود. نباید فراموش کرد که در هر عبارت یا جملهٔ تعریف معمولاً کلمه‌ای کلیدی وجود دارد که اصلیت‌ترین راهنمای کاربر فرهنگ به سوی مفهوم یا حوزهٔ معنایی مورد نظر است (در تعاریف جنس و فصلی این کلمهٔ کلیدی جنس تعریف است). بی‌تردید این کلمه باید از کلمهٔ سرمدخل ساده‌تر و آشناتر باشد، زیرا به دلیل اهمیت آن در عبارت تعریف درک مفهوم مورد نظر در تعریف به این بستگی دارد که خواننده معنی این کلمه را بداند و نیازی به مراجعه به مدخل آن کلمه در فرهنگ نداشته باشد. باین‌همه، تعریف‌نگار باید بااطمینان از این که این کلمهٔ کلیدی در جای الفبایی خود در فرهنگ تعریف شده یا می‌شود و با آگاهی از تعریفی که از آن در فرهنگ می‌آید، در تعریف خود از آن کلمهٔ کلیدی استفاده کند. چنانچه این کلمه در فرهنگ مدخل نشده باشد یا در تعریف آن دوباره به نوعی به کلمهٔ سرمدخل ارجاع شده باشد با دور در تعریف مواجه می‌شویم. به عبارت دیگر، چنانچه درک تعریف کلمه‌ای (یا یک واحد واژگانی در فرهنگ) وابسته به درک کلمه‌ای کلیدی در تعریف آن باشد که آن کلمه در جای خود به‌طور مستقل از این دیگری تعریف نشده باشد و به نوعی دوباره خواننده را به کلمهٔ قبلی ارجاع دهد تعریف دچار دور است. این مشکل علاوه بر افعال در مورد اسمها و صفت‌های مشتق از یکدیگر نیز به چشم می‌خورد. برای مثال واژهٔ «منتظر» در صدری افشار چنین تعریف شده است: (منتظر، صفت. چشم‌براه، در حال انتظار) و در تعریف «چشم‌براه» آمده: (چشم انتظار، منتظر آمدن کسی یا رسیدن خبری) و در تعریف «چشم‌انتظار» گفته شده: (چشم‌براه، منتظر). و اما در تعریف «انتظار» آمده است: (انتظار

اسم. عمل یا فرایند منتظر ماندن) و «منتظر ماندن»، نیز مدخل نشده است، یعنی در واقع واژه‌های «منتظر» و «انتظار» و مفهوم یگانه‌ای که در پشت آنها نهفته است در این فرهنگ تعریف نشده باقی مانده‌اند و عبارتهای «در حال انتظار» و «عمل یا فرایند منتظر ماندن» هیچ‌یک این مفهوم را تعریف نمی‌کنند و تنها خواننده را از یکی به دیگری و برعکس ارجاع می‌دهند. در واقع کاربری که معنای «منتظر» را نداند، معنی «انتظار» را نیز نمی‌داند و برعکس و به هریک از این مدخلها که مراجعه کند عبارت تعریف او را به مدخل دیگر ارجاع می‌دهد و سرانجام او را با بن‌بست مواجه می‌سازد.

۳-۲-۶ جامعیت و مانعیت تعاریف

تعریفهای ارائه شده در فرهنگهای مورد بحث، به‌ویژه در معین و مشیری، اغلب جامع و مانع نیستند، یعنی به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که یا تمام مصادیق واژه مدخل را در بر نمی‌گیرند، یا چیزی غیر از مصادیق واژه مدخل در تعریف آن نمی‌گنجد و بنابراین، تعاریفی دقیق و کامل نیستند. مثلاً واژه «پل» در معین چنین تعریف شده است: (طاقی باشد که بر رودخانه آب ببندند). این تعریف بر پل پیاده‌رو و سواره‌رو که بر روی خیابان می‌بندند و پلهایی که بر روی دره می‌بندند و پل به‌عنوان متصل‌کننده به‌طور کلی، صادق نیست، یعنی جامع نیست و تعریف در واقع جزئی یا نوعی از واژه سرمدخل را شامل می‌شود و به‌عبارت دقیقتر معرّف اخص از معرّف است. فعل «آوردن» در معین چنین تعریف شده است: (چیزی را از جایی به جای دیگر یا از نزد کسی به نزد کسی دیگر رسانیدن؛ مقابل: بردن). اما این تعریف شامل «بردن» نیز می‌شود، اگرچه گفته شده که مقابل یا متضاد «بردن» است، اما این تضاد در خود تعریف نشان داده نشده است. در تعریف فعل «بردن» آمده است: (چیزی را از جایی به جای دیگر رسانیدن، حمل کردن، نقل کردن؛ مقابل: آوردن). در واقع این دو تعریف هیچ‌یک مانعیت ندارد و هریک متضاد خود را شامل می‌شود. تعریف باید وجه تضاد این دو عمل را که هر دو حرکت دادن چیزی با کسی به جایی است نشان دهد تا مانعیت داشته باشد (یعنی دور یا نزدیک بودن نقطه یا محل شروع حرکت نسبت به گوینده) و شامل عمل دیگری مانند آن نشود چه رسد به عملی متضاد با آن.

صدری افشار نیز اگرچه به‌طور قابل توجهی تعاریف دقیقتر و کاملتری ارائه داده و اکثر واژه‌ها را تعریف کرده است، گاه تعاریفی به‌دست داده است که در رعایت شرط جامع و مانع بودن موفق نبوده است. مثلاً در تعریف «کلاه» آورده است: (پوششی برای سرکه به‌صورت کاو [مقعر] درآورده‌اند و دارای دوره یا لبه است). این تعریف تمام انواع کلاهها را با اشکال گوناگون در بر نمی‌گیرد. به انواع کلاههای بی‌لبه و دوره، کلاههای بافتنی، کپی، بوقی و... نیز کلاه می‌گویند که البته وی تعدادی

از آنها را به صورت مدخل فرعی تعریف کرده است. یا در تعریف «خودنویس» آورده است: (قلم دارای مخزن جوهر که با فشار سر قلم، جوهر به آرامی به نوک آن جریان می‌یابد). این تعریف کمابیش شامل خودکار نیز می‌شود و مانعیت ندارد.

در فرهنگ مشیری این اشکال زیادتر به چشم می‌خورد و در تعاریف آن دقت کمتری وجود دارد. مثلاً در تعریف «دوغاب» آمده است: (هرچه که مانند دوغ سفید و آبکی باشد). این تعریف شامل «شیر» نیز می‌شود که به آن دوغاب نمی‌گوییم. در تعریف واژه «خوشحال» آمده: (که حالش خوب است). این تعریف شامل «سالم» نیز می‌شود. در واقع این تعریف تکرار اجزای سازنده کلمه است. البته مؤلف پنداشته که با گذاردن «خوب» به جای «خوش» در عبارت تعریف قضیه را حل کرده است، حال آنکه تعریف خرابتر شده است. شاید اگر می‌گفت (که حالش خوش است) به معنی واژه «خوشحال» نزدیکتر بود. در این فرهنگ این شیوه در بسیاری از تعاریف به کار رفته است. مثلاً «عشقبازی» چنین تعریف شده است: (بازی عاشقانه). یا «ماهی‌تابه» تعریف شده: (تابه‌ای که در آن ماهی سرخ کنند) یعنی ماهی‌تابه‌هایی که در آن کتلت، سیب‌زمینی و بسیاری چیزهای دیگر سرخ می‌کنند و گاهی حتی آب‌پز می‌کنند، دم می‌کنند و می‌پزند ماهی‌تابه نیستند. در واقع بیشتر شکل ماهی‌تابه است که آن را از ظروف دیگر مانند قابلمه و کاسه و دیس متمایز می‌سازد. «نی‌زار» در فرهنگ مشیری چنین تعریف شده است: (جایی که نی در آن فراوان باشد). «معروفه» چنین تعریف شده است: (مؤنث معروف، زنی که مشهور است ← معروف) (این نکته را تصور بفرمایید که کسی با توجه به این تعریف واژه «معروفه» را در خطاب یا اشاره به زنی هنرمند، دانشمند و نظایر آن به کار برد). تعریف از روی ساخت و اجزای سازنده واژه می‌تواند تا این حد معنی واژه را دگرگون سازد و موجب خطا شود. نمونه‌های بسیاری از تعاریف نادرست در این فرهنگ می‌توان ذکر کرد از جمله، در تعریف «ذرت» آمده است: (گیاهی است که ... قسمت مورد استفاده آن خامه (کاکل ذرت) است که از آن روغن می‌گیرند). در تعریف «دنگ و فنگ» آمده است: (رفت و آمد زیاد و بی‌فایده).

۳-۶ تعداد معانی هر واژه

یکی از وظایف مهم هر فرهنگ عمومی ارائه هرچه کاملتر معانی و کاربردهای گوناگون یک واژه در زبان است. هر سه فرهنگ مورد بحث از این لحاظ دچار کمبودند و بسیاری از کاربردها و معانی رایج کلمات در آنها یافت نمی‌شود.

از آنجا که نمونه‌های این نقصان بسیار است، برای خلاصه‌تر کردن مطلب به نمونه‌های مشترک در هر سه فرهنگ اشاره می‌کنم و از بازگویی تعاریف هر فرهنگ به طور جداگانه اجتناب می‌ورزم. معانی فعل «زدن» در مثالهای زیر در هیچ‌یک از سه فرهنگ نیامده و تعریف نشده است: ۱-

- <زدم از کوچه پس کوچه های خلوت که زودتر برسم.> <از دروازه دولت زدم به سمت توپخانه.> ۲-
<این کارگر ساعتی چند تا کار می زند.> ۳- <امسال در انتخاب رشته فقط پزشکی و دندانپزشکی
را زدم.> ۴- <پرده را به یک سو می زند.> <مرد قصاب آستینش را بالا می زند.> <موهایش
را از توی صورتش کنار زد.> ۵- <روزنامه را زده بود زیر بغلش.> <سیگارش را به چوب سیگار
می زند.> ۶- <اگر یک نم باران بزند هوا بهتر می شود.> <سوز خشکی می زد.> ۷- <این خاک
و هوا برای کشت مرکبات مناسب نیست. اگر پسته زده بودند بهتر محصول می داد.> ۸- <دستم را
به لبم زدم.> <انگشت خود را به یخ بزیند.> <موسی عصای خود را به آب دریا زد.> ۹- <این
خبر را با حروف درشت زده اند صفحه اول روزنامه.> <دور حاشیه کار را بته جقه زده است.>
معانی واژه «کجا» در مثالهای زیر در هیچ یک از سه فرهنگ نیامده و تعریف نشده است: ۱-
<آن الهوردی گدا ماشینش کجا بود؟> ۲- <از کجا که او دچار اختلال حواس نبوده است؟> ۳-
<مادرم هاج و واج مانده بود و نمی دانست کجا به کجا است.> ۴- <از کجا فهمیدی که خانه اش
را تفتیش کرده اند؟>. واژه «کجا» در مثالهای زیر در معین و مشیری تعریف نشده اند: ۱- <فکر
نمی کردی آنقدر بد باشد، حالا کجایش را دیده ای؟> ۲- <آخر آدم ساده تو کجای کاری؟ او همه
پولها را برداشته و فرار کرده.> در صدری افشار ویرایش سوم «کجایش را دیده ای؟» و «کجای
کاری؟» به صورت مدخل فرعی زیر مدخل «کجا» آمده و تعریف شده است.
- معانی واژه «قوی» در مثالهای زیر در هیچ یک از سه فرهنگ مورد بحث نیامده است: ۱-
<لنز قوی> <میکروسکوپ قوی> <نورافکن قوی> ۲- <اراده قوی> <ایمان قوی> ۳- <او
در ریاضیات قوی است> ۴- <آپول قوی> <حشره کش قوی> <بمب قوی> ۵- <صدای
قوی> ۶- <دلایل قوی> ۷- <اثر هنری قوی> ۸- <خاک قوی> ۹- <ممالک قوی> ۱۰-
<سیگار قوی> <مشروب قوی>.

نتیجه گیری

همان طور که این بررسی نشان می دهد هیچ یک از سه فرهنگ مورد بحث در کار خود روشمند نبوده اند و در مواردی نیز که اصولی برای کار خود تعیین و در مقدمه آن را ذکر کرده اند، در پیشبرد اصول خود پیگیری لازم را نداشته اند. این نقیصه موجب ناهماهنگی و ناپکدستی در کار آنها شده است. از طرف دیگر این بررسی نارسایی فرهنگهای مورد بحث را در ارائه تعاریف و نقصان آنها را در ارائه معانی و کاربردهای زبانی واژه ها نشان می دهد. یکی از دلایل اصلی این نارساییها کم بهادادن به شواهد برای استنتاج معانی و کاربرد واژه هاست. و بالاخره این که هر جا که مؤلفان این فرهنگها حوزه کار، اهداف، نوع مخاطبان و نیاز کاربران خود را فراموش کرده اند در کار خود دچار اشکال و نقصان شده اند.

از این رو شاید بتوان سه اصل مهم در کار فرهنگ‌نگاری را از این نوشته نتیجه گرفت: ۱- داشتن روش مشخص و تعیین شده در کار و اعمال آن به طور دقیق، یکدست و نظام‌مند ۲- مبنا قرار دادن شواهد با مقدار و تنوع هرچه بیشتر و گسترده‌تر برای استنتاج هرچه واقعیت‌تر، کاملتر و دقیقتر کاربردهای زبانی واژه‌ها. (این بررسی نشان می‌دهد که تکیه بر واقعیت‌های زبانی، همان‌طور که زنده و در جریان است، تا چه حد در نزدیکی و انطباق فرهنگ با زبان نقش دارد و تنها در این صورت است که فرهنگ می‌تواند بازتاب زبان باشد) ۳- فراموش نکردن حوزه، هدف و مخاطبان فرهنگ و نیاز کاربران آن در تمامی مراحل تدوین فرهنگ.

امیدوارم این نوشته تأکیدی باشد بر لزوم کار علمی و نظری هرچه عمیقتر و گسترده‌تر در زمینه روش، اصول و اهداف فرهنگ‌نگاری و تبادل تجربیات، آموخته‌ها و نظریات دست‌اندرکاران این کار بدون هیچ‌گونه تنگ‌نظری حرفه‌ای. باشد که فرهنگ‌های بعدی هرچه کارآمدتر و استفاده از آنها هرچه وسیعتر و عمومیت‌ر شود.

منتشر شد

مجله باستان‌شناسی و تاریخ

نشریه مرکز نشر دانشگاهی

سال دوازدهم، شماره اول و دوم، پاییز و زمستان ۷۶ و بهار و تابستان ۷۷

شماره پیاپی ۲۳ و ۲۴

- کهنترین توصیف تخت‌جمشید در زبان فارسی / دکتر ع. ش. شهبازی
- ردپای سپندارمذ در تخت‌جمشید و پیشنهادی برای تلفظ دیگر یک شکل در خط میخی ایلامی / شاهرخ رزمجو
- بازسازی ارژنگ مانی / دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور
- مروری بر تحول اندیشه باستان‌شناسی در دهه‌های اخیر / کامیار عبدی
- مولکولهای مردگان / ویلیام هاوسورث / ترجمه پروانه ملکی و مهرداد وحدتی‌دانشمند
- رضا عباسی اشقر / عبدالله قوچانی
- به مناسبت سفر گرجستان / دکتر مسعود آذرنوش
- فهرست موضوعی مجله گزارشهای باستان‌شناسی ایران (AMI) / اسماعیل امین‌مقدم